

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)

m.ilbeigi@yahoo.fr

xalvat.info

از نگاه دیگران



از نگاه فریدون ایل بیگی	کتاب خانه خلوت	نشر دیگران	از نگاه دیگران	از این و آن نارنما	ایران در نشریات فرانسوی زبان
از نگاه م. ایل بیگی	آگاهی نامه	آوا و نما	عکسها و طرحها	فرستاده های دیگران	صفحات اول نشریات سالیان بیش

م. مجاهد : سخنان ژنرال هایزر + سنوال و جواب

ملت بیداد

پهمن ماه ۱۳۶۲

یک دلار

دوره دوم شماره ۸



می گویند انقلاب فرزندان خود را می خورد
آیت الله منتظری

چندی پیش این امکان دست داد که بای صحبت ژنرال هایزر بنشینم. ژنرال ابتداء به سخنرانی پرداخت و ماجرای رفتن خود را به ایران بازگفت و هدفهایی را که می بایستی در ایران به انجام برساند توضیح داد. بعد از سخنرانی از ژنرال سوالاتی شد که به تمام آنها گفت «باصداقت و صراحت پاسخ می دهم». درج سخنان هایزر در مجله ملت بیدار بدون اظهار نظر بعمل می آید تا هموطنان با خواندن واقعیت ها بهتر بتوانند نسبت به اوضاع کشور خود، قضاوت کنند. سخنان هایزر خصوصاً از آن نظر که ایشان ماموریت ویژه ای داشته اند و با سران آنروز

ایران ملاقاتهایی بعمل آورده اند اهمیت دارد. اظهار نظرهای خصوصی او در مورد مسائل ایران و جهان با توجه به اینکه هایزر مرد سیاسی نیست و با توجه به اینکه در امریکا اصولاً تصمیم های سیاسی به نحو دیگری گرفته می شود باز هم حائز اهمیت است زیرا طرز تفکر گروهی از دولتمردان امریکا را نشان می دهد. نظر خوانندگان را برای توجه بیشتر به فرهنگ سیاسی رهبران امریکایه مقاله «خلقیات امریکایی و سیاست خارجی آن» نوشته شلزیگر (استاد سیتی یونیورسیتی نیویورک) جلب می نمایم.

م. مجاهد



سخنان ژنرال هایزر

توانستم در این نیم ساعت فکر کنم و تصمیم بگیرم. من به دلیل اهمیتی که ایران برای امریکا و دنیای غرب دارد و به دلیل احساس شخصی که به ایران دارم تصمیم گرفتم ماموریت را بپذیرم، بشرط آنکه ارتباط مستقیم با برژنسکی و شخص رئیس جمهور داشته باشم. وقتی مراتب را وزیر جنگ تأیید کرد گفتم باید ابلاغ کتبی صادر گردد. با وجودی که اعتقاد داشتم بیش از یک درصد شانس موفقیت وجود ندارد ماموریت را بپذیرفتم و خواستم که هدف ماموریت در ابلاغ کتبی روشن گردد.

چند ساعت بعد من با لباس شخصی و بطور ناشناس وارد فرودگاه مهرآباد شدم. مستقیماً به محل مسکونی سالیوان سفیر کبیر امریکا رفتم. متأسفانه تهران را نسبت به دفعات گذشته بسیار متفاوت دیدم. فقط چند وسیله نقلیه در حرکت بود. صف های طویل مردم در آن زمستان سرد برای خرید نفت و صف های طولانی ماشین ها برای گرفتن بنزین از قلع شدن این شهر مرده حکایت می کرد.

از لحظه اول احساس کردم که نظرم و سالیوان در مورد اوضاع ایران بکلی متفاوت است. سالیوان علاقه منداست که شاه کشور را ترک کند و نیروی خمینی قدرت را رسماً در اختیار گیرد. من معتقد بودم که اولاً شاه را باید در صورت امکان در مملکت نگاه داشت و اگر اوصاف رفتن دارد از عزم فرماندهان نظامی به خارج جلوگیری کرد و ارتش را حفظ نمود. چون فرماندهان نظامی اظهار داشته بودند که اگر شاه در تصمیم خود برای خروج از کشور مقرر باشد، آنان نیز همراه شاه مملکت را ترک و یا اگر مجبور شوند که بمانند دست به اجرای یک کودتای نظامی خواهند زد.

اولین روز با ژنرال طوفانیان و ربیعی صحبت کردم و سپس بدره ای حبیب الهی و قره باغی به این گروه اضافه شدند. سران ارتش بشدت علاقه مند بودند که بعد از شاه کودتا کنند. من پرسیدم نقشه شما برای

علیرغم مطالبی که در مورد ناآشنایی من با ایران در برخی از کتابهای مربوط به انقلاب ایران نوشته شده است، من از اواسط دهه ۱۹۶۰ با ایران ارتباط داشتم و باتمام سران نظامی ایران و شخص شاه دوست بودم. در ۱۸ آوریل سال ۱۹۷۸ نیز شاه شخصاً به ملت آگاهی که من از نزدیک با وضع نیروهای مسلح ایران داشتم، از من تلفنی خواست که به ایران بروم و طرحی برای ارتش بدهم. «به طوری که (۱) رهبری و مدیریت شاه بر سازمان ارتش امکان پذیر باشد، (۲) امکان ساخت و پاخت امرای ارتش برای کودتای او وجود نداشته باشد. زیرا شاه از نفوذ خمینی در ارتش می ترسید و معتقد بود که خمینی قصد دارد او را حلق آویزند». من این طرح را تهیه و ارسال داشتم. این طرح رانه به صورت محرمانه، بلکه به صورت معمولی برای افسران ارسال داشتند. ولی با وجودی که شاه آن را تصویب کرده بود اجرا گذاشته نشد.

با این تفصیل وقتی در ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ رئیس ستاد مشترک یک ژنرال سه ستاره و یک ژنرال چهار ستاره را از من خواست که معرفی کنم تا به ایران اعزام گردد و از نزدیک وقایع را ببیند و از وضع ارتش گزارش بفرستد، من ژنرال را کی برد و خودم را پیشنهاد کردم. سرانجام برای ماموریت فوق من انتخاب شدم و مسایل از طریق برژنسکی وسیله وزیر دفاع به من ابلاغ گردید. ژنرال هیگ که او هم ژنرال چهار ستاره بود و واسطه مستقیم من و ستاد ارتش بود نیز از طریق ستاد ارتش آگاه گردید. او با این ماموریت به دودلیل مخالف بود اول آنکه معتقد بود که اوضاع ایران بعلمت ناهنجاری سازمان کارتر آنقدر دستخوش تاخیر گردیده است که از دست رفته است. دوم آنکه معتقد بود مرا می خواهند فدای (قربانی) این واقعه کنند. ژنرال هیگ در ساعت ۲ بعد از نیمه شب که به من تلفن کرد دلایل مخالفت خود را نیز اظهار کرد. در ارتش اگر کسی با ماموریت محوله مخالف باشد می تواند استعفا بدهد و من از محل اقامت تا مرکز ستاد تا نیم ساعت راه داشتم و می



مطالعه برنامه ای را برای گرفتن نقاط حساس کشور مانند گمرکات و صنایع نفت داشته باشند. نیروی دریایی ایران دارای آن قدرت بود که بطور کامل صنایع نفت را حفاظت کند. گرفتن گمرکات و ترخیص مواد خوراکی و جلوگیری از ورود اسلحه و اوراق تبلیغاتی نیز کار سهلی بود. قرار شد یک ژنرال با اختیارات کامل به گمرکات شمال و یکی به جنوب اعزام گردد. اما فردای آنروز در ساعت ۱۱ صبح که برای بررسی اقدامات گذشته و تعقیب عملیات تشکیل گردید، من از قهر باغی سؤال کردم که ژنرال ها به مرز بازرگان و گمرکات جنوب اعزام شدند؟ قهر باغی جواب داد که من تصمیم گرفته که آنها را نفرستم زیرا دیشب خبر رسید که اعتصابیون اجازه داده اند که مایونهای حاوی مواد غذایی از مرز عبور نمایند و کشتی های مواد غذایی تخلیه شوند. در اینجا متوجه شدم که یکی از اعضای کمیسیون فرماندهی جزئیات تصمیم در باره گمرکات را به مخالفین گزارش داده و آنها برای جلوگیری از دست یافتن ارتش به گمرکات چنین عکس العملی را بلافاصله انجام داده اند. من نسبت به صداقت و وفاداری قهر باغی مشکوک شدم.

من در تمام این مدت به ملاقات شاه رفتم و شاه نیز در کتابش این مطلب را نوشته است که من بعداً به او نامه ای نوشتم و اخیراً نیز نامه محبت آمیزی از شهبانو دریافت داشته ام. اما علت نرفتن من از ابتدا این بود که رفت و آمد من از نظر امنیتی دشوار بود، شاه در مقابل تیرهای

کودتاجیست؟ هیچکدام هیچ طرحی نداشتند. بنظر من ارتش ۴۵۰ هزار نفری ایران با آنکه در آن هنگام حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار سرباز سربازخانه ها را رها کرده بودند، هنوز دارای چنان قدرتی بود که می توانست در مقابل هر متجاوز خارجی در منطقه مقاومت کند و هرگونه طغیان داخلی را سرکوب سازد. زیرا شاه معتقد بود که امریکا در مقابل حمله شوروی به ایران، این کشور را تنها نخواهد گذاشت، اما در برابر عراق ممکن است امریکایی طرف بماند و به همین علت شاه چنان ارتشی مجهز کرده بود که هر نوع تجاوز محلی و منطقه ای را سرکوب می کرد. من معتقد بودم اگر ارتش بفرض اینکه بتواند کودتا کند و قدرت را در دست بگیرد چه دلیلی دارد که همین قدرت را برای حفظ و حمایت دولت بکار نبرد. اتفاقاً وقتی که شاه، بختیار را به نخست وزیری انتخاب کرد من به دلیل اعتماد و اطمینان شدیدی که به شاه داشتم به منتخب او بختیار نیز اعتماد داشتم و می گفتم ارتش باید حمایت خود را از بختیار دریغ نکند و در اختیار دولت قرار گیرد. اما من فقط مأموریت داشتم که به عنوان یک مشاور طرح ها را بررسی کنم و نظر بدهم نه آنکه فرماندهی کنم. در این زمینه چند طرح کودتای نفع بختیار تهیه گردید که تصویری کنم بختیار به نحوی از انحاء از آنها آگاه شد.

مطلب قابل ذکر این است که سالیوان در هنگام ورود من خواست که من هیچ اقدامی نکنم. و خوشحال بود که سایروس ونس تلگرافی به خود من در این زمینه زده است. من روز بعد از برژنسکی تلفن داشتم که چه کرده ام؟ وقتی دستور سایروس ونس را گفتم، و پرسیدم چه کسی تعزیه گردان معرکه است، کارتر تلگراف کرد که من معطل نکنم و برابر دستورات قبلی عمل نمایم. در این هنگام من به عمق اختلاف نظر بین وزارت خارجه و کاخ سفیدی پردم. از طرف دیگر وقتی گزارش اولین روز فعالیت خود را محرمانه به واشنگتن فرستادم، شب همان روز قسمتی از گزارش در واشنگتن پست چاپ شده بود. بلافاصله رادیو تلویزیون ایران خبر پخش کرد و شوروی حملات خود را به من شروع نمود و آنچه اتهام می زد درست بود و معلوم بود که افرادی فعالیت مرا گزارش می دهند. من با تلفن حفاظت شده سالیوان با برژنسکی تماس گرفتم و قرار شد از آن بیعد روزانه گزارش های خود را وسیله این تلفن و فقط با حضور چند نفر مشخص بدهم تا امکان در زدن آن به خارج از بین برود و قابل کنترل باشد (این افراد عبارت بودند از هارولد براون وزیر دفاع، برژنسکی مشاور امنیتی کاخ سفید، جنرال دوید جونز رئیس ستاد مشترک و یکی دو بار شخص پریزیدنت کارتر).

چند روز بعد از ورود من که بختیار به نخست وزیری انتخاب شد، من دستور صریح از واشنگتن داشتم که از بختیار حمایت کنم و به همین دلیل با سران نظامی ایران بحث می کردم که قدرت خود را در اختیار بختیار و برای حفظ او بکار ببرند. زیرا با این روش من معتقد بودم که از خونریزی اضافی جلوگیری می شود. وقتی بعثت اعتصابات، فرودگاه مهرآباد و گمرکات تعطیل شد و سراسر کشور فلج گردید، من از امریکا تقاضای بعضی کمک ها کردم (لباس گرم برای سربازان و کشتی نفتی برای ارتش) که این کمک ها بلافاصله در مدت کوتاهی تحویل گردید.

در دفتر قهر باغی و با حضور مقدم و حبیب الهی و بدیهی و پدره ای و طوفانیان، قرار شد کمیته هایی تشکیل گردد که هر کدام مسؤولیت



همیشه می خواست جای قره باغی را بگیرد در این هنگام ازمین خواست که از قره باغی بخواهم استعفا بایش راپس بگیرم! واگر من روزی طوفانیان را ببینم اولین سؤالم از او همین خواهد بود که چه شد و مخالف استعفا ی قره باغی شد؟

پس از آنکه ملاقات ماباشاه تمام شد، شاه گفت من به مصر می روم و دوسه روزی به دعوت رسمی پریزدنت انور سادات آنجا می مانم و بعد به مراکش یا اسپانیا برای بترین گیری توقف می کنم و، فرودگاه اندروز در امریکا خواهم نشست. پس از چند روز توقف در شرق به غرب امریکا می روم تا در ملک این برگ (واقع در نزدیکی پالم اسپرینگ) زندگی کنم. وقتی سالیان ومن از حضور رخصر شدیم، طوفانیان در سرسرای کاخ مریابا خود و ربیعی به داخل یکی از دفترها برد و خواست از تصمیم شاه در مورد ماندن در ایران مطلع گردد. متاسفانه در همین موقع سالیان وارد این اطاق شد و آنها نیز خواستند در حضور اوصحبت را ادامه دهند. زیر اسران ارتش ایران بطور کلی از سالیان متنفر بودند.

شاه قبل از خروج از کشور در جلسه ای با امرای ارتش، که من نیز حضور داشتم، به عنوان آخرین پیام گفت «در غیاب من شما از هاینر دستورات خود را بگیرید و از فرمان های اوسر پیچی نکنید» من باشنیدن این گفته خود را در موقعیت بغرنجی یافتم. از یک طرف از دولت خودم دستور داشتم که فقط به عنوان مشاور انجام وظیفه کنم و اکنون از طرف شاه ایران به سمت فرماندهی انتخاب شدم و در آن واحد در معرکه ای می بایستی انجام وظیفه کنم که دو کار متناقض به من محول شده است.

بارفتن شاه به اختیار فرودگاه رابست و سپس اعلامیه خمینی هم در مورد مبارزه با اختیار صادر شد. قره باغی در جلسه سران نظامی گفت تسلیم شویم. بدو ای هفت تیر خود را بیرون آورد تا قره باغی را بشکند و ربیعی گفت اگر تسلیم شوی خودم ترا می کشم و به جایت می

تسلیماتی شدیدی قرارداد داشت که ملاقات من، مشکل را بیشتر می کرد و بعلاوه من می خواستم که ابتدا کارها سر و صورتی گرفته باشد. وقتی بالاخره به اتفاق سالیان روز ۱۱ ژانویه به دیدار شاه رفتم، شاه بسیار خسته و رنجور بود. در مقابل بعضی از سؤالهای من احساس می کردم که بعلت وجود سالیان نمی خواهد پاسخ دهد. شاه به مجردی که مرادید پرسید ایشاچه می کنید؟ گفتم حتماً مطالب را برای شما گفته اند و حالا هم خودم آمده ام بگویم. وقتی از شاه پرسیدم که شما قبلاً به من گفته بودید که هیچگاه نگران ارتش نباشم و ارتش همیشه در اختیار شماست، چه شد که یکبار به چنین نیست؟ شاه ضمن نگاه کردن به سالیان و خاراندن شقیقه ها پاسخی ندادند.

من گفتم با آنکه مسایل مطروحه در کمیسیون سران نظامی ر ا محققاً به عرض رسانده اند، معذالک می دانید که سران ارتش متقاعد شده اند که کودتا نکنند و در اختیار بختیار باشند. شاه گفت با قسمت اول موافقم و با قسمت دوم باید بگویم خیلی شدت عمل به خرج ندهید. در این موقع سالیان پرسید اعلیحضرت چه وقت قصد رفتن دارند؟ شاه پرسید نظر شما چیست؟ من گفتم ماهنوز آمادگی نداریم و سازمانی که ارتش روی آن کار می کند هنوز تکمیل نشده است. اگر هم قرار است که اعلیحضرت به مسافرت بروند سران نظامی معتقدند که اول به جزیره کیش و پس از چند روز استراحت در آنجا به خارج پرواز کنند تا با این برنامه بتوانیم در مردم این فکر را بوجود آوریم که شاه واقعاً برای استراحت به خارج رفته اند. شاه پس از مکث طولانی رو به سالیان کرد و گفت نظر شما چیست؟ سالیان پاسخ داد چنانچه اعلیحضرت مسافرتشان را به تعویق بیندازند، من بایستی با وزارت خارجه امریکا و رئیس جمهور موضع رادرمیان بگذارم و ببینم آیا آنها با چنین مطلبی موافقت دارند؟ بالاخره وقتی باز از شاه پرسیدم که شما چرا می خواهید بروید؟ شاه فقط به سالیان نگاه کرد.

من در اینجا به بعضی از کارهای سر خودی سالیان آگاه شدم و برای من مسجل شد که سالیان شخصاً نسبت به شاه نفرت شدیدی دارد. احساس شخصی من این است که شاه خود نیز بهیچوجه علاقه مند نبود که در ایران بماند و اگر دولت امریکا هم فشار نمی آورد، اومی خواست ایران را ترک کند. دلایل آن بنظر من خستگی شدید شاه و آگاه بودن او از پیشرفت بیماری سرطانش بود. و سرانجام شاه در این اندیشه بود که شاید خارج شدن او از کشور مجدداً مانند اوت سال ۱۹۵۳ منجر به قیام مردم و حمایت از او گردد. او در این صورت می توانست به ایران تازه ای برگردد که با سیستم پارلمانی وسیله نخست وزیر مقتدری اداره می شود. به همین دلیل شاه وقتی در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ ایران را ترک کرد پس از چند روز توقف در مصر به مراکش رفت و در آنجا در انتظار قیام مردم نشست.

من در مدت اقامتم در ایران در زمان بختیار هیچوقت وزیر جنگ را ندیدم و با طوفانیان که به سمت معاون وزارت جنگ، از طرف وزیر جنگ در جلسه سران نظامی شرکت می کرد، بطور عمده ملاقات داشتم. وقتی قره باغی استفاداد دیگر کاملاً روشن بود که قره باغی قصد همکاری با سایر سران نظامی را ندارد و من با تغییر اوموافق بودم اما سالیان و قره باغی نزد بختیار رفتند و وقتی باقره باغی مذاکره شد او استعفا بایش راپس گرفت. سالیان چون فرانسه صحبت می کرد باقره باغی تفاهم بیشتر داشت. عجیب این است که طوفانیان هم که



ونه تعداد آنها کافی بود و نه افراد مارین تجربه را برای اجرای این ماموریت داشتند و من گفته بودم که من قادر هستم این طرح را با نوع دیگری از هلیکوپتر و سربازان آزموده انجام بدهم ولی در آن جلسات این طرح برنده شد.

س. ربیعی در محاکمات خود گفت که شما شاه را از ایران خارج کردید و این کلام را با جملات ناشایستی هم گفت.

ج. من نسخه محاکمات و جوابهای ربیعی را دارم. ربیعی می داند که من همیشه تلاش کردم که شاه بماند و ربیعی افسری بسیار لایق و فداکار نسبت به شاه بود و بیان این مطالب فقط برای نجات جان خود در دادگاه بوده است.

س. بنظر شما دولت آمریکا از طریق رمزی کلارک با دارودسته خمینی ساخت و باخت نکرده است؟

ج. بنظر من دولت آمریکا همیشه با خمینی مخالف بوده و هست و از ساخت و باخت رمزی کلارک با خمینی اطلاعی ندارم و رمزی کلارک هیچوقت نظرات دولت آمریکا را ماموریت برای اجرا نداشته و هرکاری که کرده است مربوط به شخص خود اوست.

س. کتابهای مختلف درباره ماموریت شما حرفهای دیگری هم نوشته اند، نظر شما چیست؟

ج. تاکنون ۱۸ کتاب درباره ایران نوشته شده که نام منهم در آنها برده شده است. جزیه کتاب که عبارتند از کتابهای کارتر، برژنسکی و سالیوان که با من صحبت کرده اند و مسایلی که نوشته اند تقریباً صحیح است بقیه اصلاً با من صحبتی نکرده اند و بعضی از آنها بسیار غرض آلود و مغلوط نوشته اند. اخیراً دو ستم ژنرال هیگ کتابی دارد می نویسد که آوریل ۱۹۸۴ چاپ خواهد شد، او هم با من مذاکره کرده و آنچه نوشته است قاعداً باید صحیح باشد.

س. آینده ایران را چه می بینید؟

ج. بسیار دشوار است که گفته شود چه خواهد شد. بنظر من تا خمینی زنده است تغییری رخ نخواهد داد. اما بعد چه؟ بنظر من مردم ایران حتی در اوج قدرت خمینی همه طرفدار خمینی نبودند و با پول آدم

نشینم. در این موقع قره باغی گفت فقط شوخی کردم! اما بعداً بدیه ای را در دفتر کارش کشتند و ربیعی را به دفترش حمله کردند ولی او نبود. این مسایل سوء ظن مرا نسبت به قره باغی بمراتب افزایش داد. بختیار مجدداً تصمیم گرفت فرودگاه را باز کند و قرار شد ارتش برای جلوگیری از کشتار، با خمینی عادی رفتار کند زیرا کشتن او در ایران بدون شک با ایجاد بدو او کشت و کشتار بسیار توأم می گردید. لذا تصمیم گرفته شد که ارتش برای حفظ جان خمینی اقدامات لازم را بعمل آورد. به همین دلیل هلیکوپتر ارتشی او را از میدان شهید به بهشت زهرا برد. زیرا در کمیته سران نظامی چند طرح مختلف مورد بررسی قرار گرفته بود:

۱- خمینی را در پاریس ترور کنند.

۲- هواپیمای خمینی را وسیله چند فروندجت ساقط کنند.

۳- هواپیمای خمینی را مجبور به فرود آمدن در قشم نمایند.

۴- اگر خمینی وارد تهران شد از جان او ارتش حفاظت کند.

چون طرح آخر مورد تصویب قرار گرفت لذا ارتش مسؤول حفظ جان او شد.

سرانجام من در حدود یک هفته قبل از انقلاب، ایران را به طور مخفیانه با یک هواپیمای دی. سی. تی. متعلق به دولت ترکیه ترک کردم و به انکار ارفتم.

سؤال و جواب

س. نقش فردوست در این ماجرا ها چه بود؟

ج. من هیچوقت فردوست را در این میتینگ ها که داشتیم ملاقات نکردم.

س. نظریه حقوق بشر تا چه حد در وضع ایران تأثیر داشت؟

ج. بنظر من بارفتن کارتر در ژانویه ۱۹۷۷ به ایران و اصرار برای اجرای حقوق بشر اشتباه بزرگی در ایران آغاز شد. کارتر نمی دانست که هرملتی دارای ارزشهای ویژه خود می باشد. مفهوم حقوق بشر برای مردم آمریکا و آلمان و انگلستان و ایران متفاوت است. پیاده کردن این مفاهیم با ارزشهای یکسان در فرهنگ های مختلف فاجعه بار است. ضعف مدیریت و عدم آگاهی کارتر و سازمان او باعث بحرانی شدن تضادهای داخلی ایران گردید. یادم می آید وقتی از ایران برگشتم و خمینی به ایران رسیده بود، کارتر در حضور ونس از من پرسید «من چه باید بکنم؟ آیا سالیوان را از تهران احضار کنم؟» گفتم خیر به او دستور ابلاغ کنید. گفت من همان دستوراتی که بشما دادم به او هم داده ام (پرزیدنت در حالی که به ونس نگاه می کرد این مطالب را می گفت) و من باز تاکید کردم: آقای پرزیدنت به او شخصاً دستورات خود را ابلاغ کنید!

س. اعزام هلیکوپترهای آمریکایی برای نجات گروگانها آیا ماموریت درستی بود؟ و آیا فقط برای نجات گروگانها بود یا رساندن اسلحه به انقلابیون افغانستان یا کنترل رادارهای اتحاد شوروی؟

ج. اعزام هلیکوپترها فقط و فقط به منظور نجات گروگانها بود و هیچ ماموریت دیگری نداشت و چون من در کمیته تهیه و اجرای این طرح بودم، بخوبی از آن آگاهم. اما من در همانجا هم با آن شدیداً مخالفت کردم زیرا نه این هلیکوپترها برای این ماموریت مناسب بودند

درمیتینگ هامی آوردند. حتی در زمان بختیار وقتی قرار شد که طرفداران قانون اساسی راه پیمایی کنند، بعضی از سران مخالفین باماتماس گرفتند که اگر پول بدهید آدم برای تظاهرات می آورند! در اوج تظاهرات مخالفین فقط ۳ ملیون راه پیمایی کردند و این سؤال پیش می آید که تکلیف ۳۳ ملیون دیگر چه می شود! بهر صورت بنظر من در شرایط فعلی باید فردی مانند رضاهلوی بعنوان پادشاه مشروطه بدون اختیار پرچم مبارزه رداشته باشد و بختیار بعنوان نخست وزیر مسؤول کارها باشد. زیرامت ایران سلطنت و رژیم مشروطه رامی شناسد.

س. آیا ایران را با قدرت نظامی از داخل می توان گرفت؟

ج. بنظر من آری - چندی بعد از موفقیت خمینی از زمانی که شاه هنوز در مراکش بود کارتر مرابه کاخ سفید دعوت کرد و از من خواست که طرحی برای تسلط نظامی بر ایران را مطالعه کنم. من پیشنهاد کردم این کار عملی است به شرط آن که (۱) پانزده ژنرال که با انتخاب خودم باشد، (۲) یک بارمانند برنامه های اتحاد شوروی پول به صورت نامحدود تصویب گردد، (۳) پشتیبانی و رضایت ملی مردم امریکا برای من گرفته شود. در این صورت من با کمک ده هزار سرباز امریکایی و باقیمانده ارتش ایران این کار را می توانم انجام دهم. کارتر سؤال کرد در مقابل چند کشته؟ گفتم در مورد کشته و مخارج نمی توان عدد دقیق گفت والا من هم معتقدم که این کار عملی است.

س. طرح خمینی یک روزه و یک ساله نبود و سابقه طولانی دارد. دستگاههای اطلاعاتی چه می کرده اند در این مدت؟

ج. دستگاههای امنیتی از بسیاری از این مسائل آگاه بودند. در پشت این طرح قذافی و اتحاد شوروی از نظر پولی، اسلحه و تعلیم قرار داشته و تزلزل و ناپایدانی حکومت کارتر امکان موفقیت آن را فراهم کرد. وقتی سازمان امنیت آخوندی را که مسؤول یک مسجد بود دستگیر کرد، زیرا از این مسجد پول و اسلحه و اوراق تبلیغاتی پخش می شد، آخوند مذکور در بازجویی ها اعتراف کرد که مدت هفده سال در شوروی درس خوانده است.

س. نقش انگلیس و بی.بی.سی. چه بوده است؟

ج. من از دخالت انگلستان هیچگونه اطلاع یابندی در دست ندارم. وقتی من در ایران بودم مرتب از من می خواستند که صدای بی.بی.سی. و حمایت فرانسه را از خمینی با فشار امریکا، از میان بردارم. دولت امریکا با انگلستان در مورد بی.بی.سی. مذاکره کرد ولی امکان اخراج خمینی از فرانسه نبود. متأسفانه این سؤال را در کتاب و مصاحبه های خود بلا جواب گذاشته که اصولاً چرا موجبات اخراج خمینی را از کشور عراق فراهم کرده است. فقط با گفتن این که این کار یک اشتباه بوده است از این مطلب گذشته است. من شخصاً هیچ وقت این سؤال را از شاه متأسفانه نپرسیدم که به توصیه چه کسی و چرا خمینی را از عراق جابه جا کرد.

س. بنظر شما چه حوادثی ممکن است در ایران یا خاور میانه بوجود آید که امریکا مستقیماً وارد جنگ شود؟

ج. یکی بستن تنگه هرمز و سیله ایران - یکی دخالت نظامی شوروی در ایران. یکی هم پیروزی عراق بر ایران.

س. آیا شما در هنگامی که در ایران بودید با بازرگانان یاسران رژیم خمینی ارتباطی داشتید؟

ج. من اصلاً با آنها سروکاری نداشتم و ارتباطی نداشتم. س. تیمسار ربیعی در دادگاه گفت که شما شماره تلفن بازرگانان را به او داده اید.

ج. درست است، من شماره تلفن بازرگانان را از سالیوان گرفتم و به او دادم که او با بازرگانان تماس بگیرد و شرایط استقبال از خمینی را متذکر شود که اگر از شرایط تعیین شده تخطی کنند مسؤول عواقب آن خواهند بود.

س. نظر شما در مورد کنفرانس گوادالوپ و تصمیم آنها در مورد ایران چیست؟

ج. من از تصمیم گیری کنفرانس در مورد ایران اطلاعی ندارم. اما چون سالیوان مرتب تأکید می کرده است که باید با خمینی مستقیماً تماس حاصل شود، تصمیم گرفته شد که وسیله رابطی این مذاکرات صورت گیرد، چون امریکا نمی خواست مستقیماً و بطور رسمی با خمینی تماس داشته باشد. وقتی که سالیوان با خبر شد که دولت امریکا قصد ندارد مستقیماً با خمینی تماس بگیرد، تلگرافی تو - آمیز به کارتر ارسال داشت «که چطور ممکن است رئیس جمهور تصمیمی چنین احمقانه بگیرد» اتفاقاً همین تلگراف شاید باعث برگزینی سالیوان و باز نشستی او گردید.

س. آیا درست است که دولت امریکا با خمینی بر سر چهارمطلب معامله کرده بود؟ که امریکا سلامت خمینی را در تهران تضمین کند، خمینی به قم برود، امریکا دولت بازرگانان را بر سر بیت شناسد و شاه را تحویل ایران بدهد؟ سه قسمت اول اجرا شد ولی امریکا به دلیل افکار بین المللی شاه را تحویل نداد و متأسفانه ملاقات بازرگانان و امیرانتظام در مراکش با سفیر امریکا پیش آمد و بالاخره اشغال سفارت امریکا در تهران و متأسفانه گروگان گیری؟

ج. من از این معاملات آگاه نیستم امامی دانم که امریکا هیچ گونه معامله محرمانه ای با خمینی یا دولت بازرگانان انجام نداده است. س. اگر شاه دستوری داد که شما را بگیرند و سفیر امریکا راه

مجبور می کرد که ایران را ترک کند و هر دو رادریک هواپیما می نشان و مجبور به ترک ایران می کرد و سپس از رادیو و تلو یزیون اعلام می کرد که دولت امریکا به کمک مثنی افراد مرتجع و عقب مانده در صد کودتا علیه من و برهم زدن کشور و تصاحب منابع نفتی ایران می باشد و به ارتش دستور می داد که هر مخالفی را بعنوان عوامل امریکا سرکوب کند، فکرمی کنید چه اتفاقی می افتاد؟

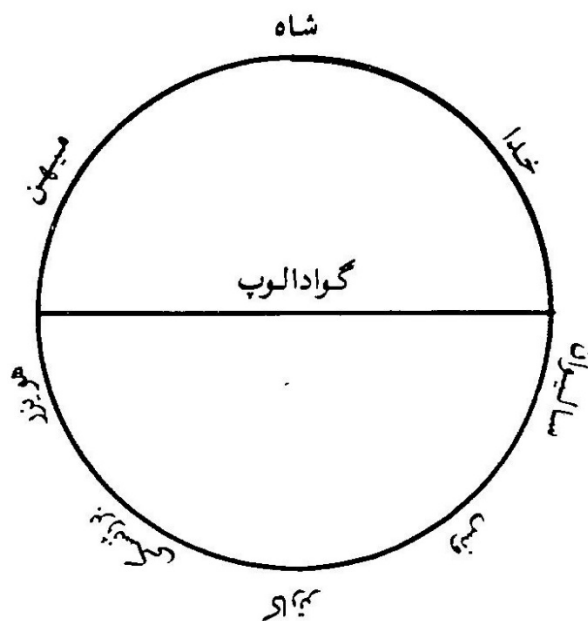
ج. ژنرال هایزر با خنده پاسخ داد آنوقت من این سخنرانی را نه کردم و شما هم در اینجا نبودید!

س. آیا شما فهمیدید که نامه معروف منتشره در روزنامه اطلاعات را در باره خمینی چه کسی نوشته بود؟

ج. من نمی دانم چه کسی آن را نوشت و امیدوارم از شهبا نوبتوا این سؤال را بر رسم.

توصیه

به خوانندگان عزیز توصیه می کنیم که کتاب سالیوان را مطالعه بفرمایند.



FOREIGN POLICY

NUMBER 53 WINTER 1983-84 \$4.75

کرد و کشتاب های کارتر و برژنسکی و سایر روس و نس و سالیوان رام خوانند خیلی زودتر از شاه الهی هامی فهمید و قبول می کرد که توطئه امریکایی در میان نبوده است ولی نابسامانی و خرتوختی دستگاه کار در کار نبوده است. و آن وقت به پیروان امروری خود می گفت برو! آن کتاب ها را بخوانید تا بفهمید که هواداری سابق شما به دردمن می خورد نه هیا هوای لاحق شما.

واما سالیوان، از آن امریکایی های روشنفکری است که رسماً و قلاً بانظام های دیکتاتوری مخالف است و خوش ندارد که امری دیکتاتور سازی کند و بادیکتاتورهایی که خود امریکا در سابق ای ساخته باز هم بازی کند. مخالفت امام سالیوان بادیکتاتوری ش مرحوم در کتابش آشکار است. و به همین سبب هم با کارتر و برژنسک زد و خورد داشت. زد و خورد این پنج امام، در آن زمان که سر کار بودند در کتاب هایشان آشکار و صریح بیان شده است.

امام سالیوان، اخیراً در مجله ای که نامش را برای خوانندگان روشن بین مجله ملت بیدار، در صدر این یادداشت کلیشه کرده ای مقاله کوتاهی درباره فیلی پین نوشته است که مستقیم هیچ ربطی

خوشبختانه ایرانیان برونمرزی در چهار سال گذشته اندکی با آقایان کارتر و برژنسکی و سایر روس و نس و سالیوان و هاینر آشنا شده اند، از طریق مطبوعات عوضی برونمرزی، تاحدودی چیزهایی از کتاب های چهار امام اول به گوششان خورده است. امام پنجم، یعنی ژنرال هاینر هم شنیده ایم مشغول تالیف کتابی است که یقیناً به ایران ما و ما موریتش فصلی یا فصلی اختصاص خواهد داد. و اما بیدختانه بسیاری از ایرانیان، بخصوص شاه الهی ها و آریامهیزی ها و تمامی نسل امروری منقل پرستان دوره قاجار هنوز در دود و دود تخیلات خود سقوط گریز ناپذیر شاهنشاهی ایران را حاصل توطئه گودالوپ می دانند. تقصیری هم ندارند زیرا همگی شاه پرست اند و سخنان شاه برای آنان شاه سخنان است. خود مرحوم شاهنشاه آریامهر در کتابی که، پس از سقوط، به تالیف رساندند به نام پاسخ به تاریخ، سقوط شاهنشاهیسم را حاصل توطئه امریکایی ها و خواهران نفتی معرفی می کنند و به کنایه اشاره، بدینی خود را نسبت به امام سالیوان، سفیر آن روز امریکا در ایران، نشان می دهد.

اگر مرحوم محمدرضا شاه پهلوی چند سالی بیشتر زندگی می



توجه به واقعیات، «حکومت های اتحاد موقتی» پیشنهاد می کردیم ومن آیت الله روح الله خمینی را «به وجهی غرب» چهره ای «گاندی وار» توصیف می کردم.

پیشنهاد من درحقیقت این بود که ارتش ایران روابط نزدیک برقرار کند بامیانة روهای مخالف شاه که بعد از انقلاب هم برای جلوگیری از مذهبیون افراطی سرکارآمدند. من گفته بودم که آیت الله خمینی احتمالاً میل دارد یک رهبر سیاسی از نوع عبدالناصر- فذافی سرکار بیاورد و اگر امریکا می خواهد از ظهور چنین رهبری پرهیز کند امکان دارد که «درمنظومه سیاسی ایران، محلی شبیه به وضع گاندی برای آیت الله در نظر گرفت» پیشنهادهای من غیرواقعی و غیرعملی نبودند ولی درکش وقوس اختلافات و قرطاس بازی حکومت کارتر آن چنان این پیشنهادها را خرد کردند که سرانجام هیچ سیاست معینی درحکومت کارتر نسبت به ایران برصحنه نیامد جز آن که به طور قاطع تصمیم گرفتند که همراه شاه ایران سقوط کنند.

کارهایی که مایه پیشنهاد می کردیم شاه رانجات نمی داد. مسلم بود که رهایی شاه امکان پذیر نیست. اما پیشنهادهای ماممکن بود حرکت آونگ انقلاب را کند کند و به این همه افراط کاری ها منتهی نگردد. ممکن بود که انتقال قدرت توأم با آرامش انجام یابد و این همه خون ریزی به نانشود. ممکن بود که مسیر آن گسیختگی خشونت آمیز و رابط سیاسی بین ایران و امریکاراعوض کند».

ماحصل کلام توصیه آمیز سالیوان، دراین مقاله که اساساً درباره مارکوس رهبر مستبد فیلی پین نوشته شده، این است که امریکا به هرحال درامورد داخلی سایر کشورها دخالت می کند و درمورد فیلی پین، که سابقاً مستعمره مایبوه و مردمش سخت طرفدار امریکاهستند، بهتراست زودتر دخالت کند. دخالت کنده چه منظور؟ حرف اصلی سالیوان چنین است که می گوید هرجا دیکتاتورهای ساخت امریکا

ایران ندارد و غیرمستقیم خیلی هم ربط دارد. زیرادرمقدمه آن راجع به ایران سخن می گوید و ماول این مقدمه مختصر رابه عرض خوانندگان خود می رسانیم و بعد نکته ای برآن حاشیه می زنیم: ملاحظه بفرمایید که سالیوان، درهنگام نام بردن از کارتر و برژنسکی، چه صفاتی به آنان نسبت می دهد:

«امریکا با چند نظام استبدادی و استبدادی روابط دوستانه داشته است و دارد. در سال های اخیر، هرگاه که در این نظام هاپس و پیش شدن قدرت و انتقال اقتدار پیش آمده طرز برخورد با این تحولات یکی از دل آزارترین مسایل سیاست خارجی امریکا شده است. چون اغلب این کشورها، مانند فیلی پین، که در آن ها تحولات قدرت و حاکمیت رخ می دهد، از لحاظ سوق الجیشی برای امریکا اهمیت دارند، چگونگی برخورد امریکا با این تحولات نیز معنای خاصی پیدا کرده است. حکومت کارتر در این زمینه میراث ذیقینی به جای گذارد. این میراث نمونه بارزی است از اشتباه کاری امریکا.

برونده ای که من با آن بسیار آشنایم پرونده ایران است. در این سرزمین، حتی مدت هاپس از آن که روشن شد حاکم مستبد آن رویه سقوط می رود، آقای کارتر، رئیس جمهور سابق امریکا، حیثیت ریاست جمهوری امریکا را در کمال حماقت پشتوانه آن شاه خود کامه قرارداد. در همان زمان، برژنسکی مشاور امنیتی او نیز بی تاب در پی ترغیب ارتش روحیه باخت ایران بود و میل داشت که ارتش ایران بیرحمانه بتازد و انقلابی را که عملاً پیروز شده بود منهدم سازد. این دو عمل دو حاصل خالص به بار آورد: اولاً انقلاب شتاب یافت، ثانیاً ضد امریکایی شدن رهبران انقلاب تضمین گردید بدان میزان که با گروگان گرفتن سفارت امریکا احساس خشم راجاودانه ساختند.

من شخصاً از وضع نیکاراکو اطلاعی ندارم. اما چنین به نظرم می رسد که تدابیر حکومت کارتر در مورد این کشور شکلی دیگر از بازتاب افراطی امریکا را در برابر یک چنین بحران ها آشکار می سازد. امریکا در این کشور هم نوشته های آشکار را برادر و دیوار ندید و در قطع حمایت خود از سومو زای مستبد چندان آهسته گام برمی داشت که وقتی متوجه ناتوانی سومو زاشد ناگهان دست از حمایت برداشت و در این راه چنان شتاب کرد که باقی مانده میانه روان نیکاراکو فرصتی برای سازمان یافتن نیافتند و در نتیجه ساندی نیست ها و کوبائی ها در غیاب آنان به میدان آمدند.

حالا آقایان کارتر و برژنسکی هزدو برای تبرئه خود کتاب تاریخ نوشته اند و در نوشته های خود می خواهند ثابت کنند که راه دیگری در پیش نداشتند جز آنچه کردند. من به ضرس قاطع می گویم که به این هردو نفر برای رفع بحران ایران جز آنچه خود می اندیشیدند راه حل هایی پیشنهاد شد و همه رازد کردند. کارتر این حقیقت را در کتاب خود تحریف کرده است. در کتاب خود به ناحق می گوید که من، به عنوان سفیر امریکا در ایران «اصرار داشتم از خمینی حمایت کنیم، ولو آن که این حمایت مایه تضعیف شاپور بختیار شود».

سخنان برژنسکی از این هم ناشایسته تراست و در کتاب خود با کمال سوء نیت می خواهد شواهد و مدارک را مخدوش کند. شرح اوزواقیع، پراز حرفهای نادرست و گمراه کننده است. می گوید که سایروس ونس و من، برای ایران، بدون

رو به ضعف می روند امریکا باید خیلی زود گوش هاراتیز کند و تا
 فرجیت هست مخالفان دموکرات و هواداران میانه رو دموکراسی
 را در آن سرزمین پشتیبانی کند. اگر امریکا، در این قبیل حوادث،
 بی کار بنشیند و این دست و آن دست کند و پس از سقوط دیکتاتور به فکر
 پناه بیفتد به هرحال افراطیون یا کمونیست هازمام قدرت را در دست
 می گیرند.

به نظر ما حرف اصلی سالیوان هم عوضی است و شرح آن از این
 به ال خارج است و ما خوانندگان عزیز مجله ملت بیدار رادعوت می
 کنیم که در همین شماره مقاله مفصل خلقیات امریکایی و سیاست
 ارجحی آن را به دقت مطالعه فرمایند. و اما نکته مورد نظر مادر باره
 سالیوان مربوط به اصول اخلاقی است.
 امام سالیوان، به عنوان یک انسان، حق دارد اعتقادات
 و درآزادانه بیان کند. می توانست به عنوان یک انسان آزاد بخواند،
 بی درهمان تهران خودمان در راه پیمایی های انقلابیون شرکت کند
 و در شاه بدهد و فریاد بزند «زننده باد امام خمینی» اما فقط به عنوان

یک انسان، نه در لباس سفیر. سفیر یک کشور مامور اجرای دستورهای
 دولت متبوع خود است. رسم نظام های دموکراسی این است که وقتی
 ماموری می بیند رؤسا نظرات او را نمی پذیرند استعفا بدهد. چنانکه
 سایروس ونس، وزیر خارجه کارتر، در مورد نقشه نجات گروگان
 ها مخالف بود و استعفا داد. یک مامور یک سفیر نباید در مقام
 ماموریت، کارهایی بکند که خلاف دستور رؤسا است. می تواند
 نظرات خود را ارائه دهد و از رؤسای خود بخواهد که نظرات
 او را در دستور ها قرار دهند، نه آن که عملاً سرکار بماند و یواشکی
 در اجرای معتقدات خود بکوشد. سالیوان چنین کرد.

و اما این ایراد اخلاقی به سالیوان، اگر ایراد درستی باشد، بدان
 معنی نیست که انقلاب ایران معلول نابسامانی دستگاه سیاسی کارتر
 بود. این نابسامانی علت اصلی سقوط خود کارتر شد و یکی از علل
 شتاب ماشین انقلاب ایران نیز بود. انقلاب ایران سقوط
 شاهنشاهیسم علل اصلی دیگری داشت که ما بارها آن ها را مورد بحث
 قرار داده ایم.

ای کاش مردم کمتر خیرخواه داشتند

اندیشه هایی از کتاب

نعلش هاسنگین هستند

اثر: منوچهر جمالی

امتیاز یک خیرخواه این است که بذر استبداد در کود خیرخواهی
 اومی روید و نیرو می گیرد. ای کاش مردم کمتر خیرخواه داشتند.
 من بدنیاال خیرخواه خود نیستم بلکه بدنیاال کسی هستم که آنچه من
 می خواهم اجراء کند. ولی این خودخواهی و ضد اخلاقی است
 اما خیرخواهی، از خود گذشتگی و اوج اخلاقیست.

خیرخواهی برای انسان ایجاد اعتبار و حیثیت و قدرت می کند.
 پس باید خیر مردم را خواست، خیر بشر را خواست، خیر مستضعفین
 را خواست، خیر زجران را خواست...

ما موقعی خیرخواه دیگری هستیم که برای دیگری، حق و قدرت
 شناختن و تعیین خیر خودش را قابل بشویم، نه آنکه این حق و قدرت را به
 نفع یک دین یا ایدئولوژی یا علم یا رهبری از او سلب کنیم و بگوییم که
 خیر و کمال و سعادت او را، آن دین یا ایدئولوژی یا علم یا رهبر بهتر مشخص
 می سازند. کسانی و عقایدی و علمومی که با خیرخواهی انسان،
 خیر او را معلوم می سازند خیرخواه انسان نیستند.

خیر انسان در این است که خود، قدرت تعیین خیر خود و قدرت
 تعیین خیرخواه خود را داشته باشد. انسان موقعی «حق تصمیم گیری»
 دارد که «حق تعیین خیر خود» را داشته باشد.

خیرخواه، موقعی خیر دیگری را می خواهد که خیری را که دیگری
 می خواهد به او برساند. اومی گذارد که دیگری، خیر خود را معین
 نازد، و خیری را که دیگری می خواهد به دیگری رسانیدن، چندان
 لذتی ندارد. ما آنگونه و آنقدر خیر برای دیگری می خواهیم که
 مالذت می دهد، و خیری که به مالذت می دهد، خیر خود ما است.

حتی قربانی کردن خود برای دیگران، اگر لذتش بر عذابش نچربد،
 هیچکسی خود را فدا نخواهد ساخت. کسی که نمی داند، در عذاب
 بگذرد لذت می تواند نهد، نمی داند فدا کردن خود چیست.

بایستی خیرخواه مردم شد تا «مفهوم خیر خود» را بر مردم به آسانی
 بحمل کرد. چه بسا استبدادیهاست که با خیرخواهی مردم شروع می
 شود و با خیرخواهی، استوار و پایدار می شود.

«خیر دیگران را خواستن»، «خیر دیگران را معلوم کردن» است.
 معمولاً انسان از خیرخواهی لذت می برد نه برای آنکه به مردم خیری
 را که مردم می خواهند می رساند، بلکه برای آنکه به مردم خیری را می
 رساند که اومی خواهد و خیر می داند.

بهترین راه برای ایجاد حکومت استبدادی، همان ایجاد «حکومت
 خیرخواه مردم» است. باید خیرخواه مردم شد تا بر مردم حکومت
 استبدادی یافت.